



## اهدای الهی

حجة الاسلام والمسلمین  
سید حسن طاهری عرم آبادی

و باز در بین مؤمنین واقعی که لیاقت و استعداد چنین موهبتی را دارا بوده اند هم تفاوتی وجود دارد مثلاً آن مقامی که از معرفت به رسول خدا داده شده است به دیگران داده نشده است، پس سکنه ای که برسول خدا فرو فرستاده شده است با سکنه ای که بر دلهای دیگر نازل گردیده است از زمین تا آسمان تفاوت دارد گرچه هر دو از یک سنخ و یک حقیقت می باشند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: **لَوْ كَشَفَ الْعِطَاءُ مَا أَرَدَدْتُ بِقَبِينَا**، اگر پرده ها و حجاب ها کنار رود بریقین من افزون نمی شود. یعنی هم اکنون آن حالی را از عرفان و یاقتن واقعیات دارم که بعد از کنار رفتن پرده هادارا می شوم کنایه از آنکه جلو چشم پرده ای نیست و حجابی برای من وجود ندارد و آنچه را از پس پرده باید ببینیم هم اکنون می بینیم.

بطور مسلم هیچ فرد مؤمنی غیر از رسول خدا و امیرالمؤمنین و ائمه معصومین چنین جمله ای نمی توانند بگویند زیرا هر قدر برای مؤمن کشف حجاب هم شود باندازه سعه وجودی و کمال نفسانی خودش می تواند دریافت نماید و نمی تواند در حد یک انسان کاملی که از سعه

وجودی و کمال بیشتری برخوردار است دریافت داشته باشد.

نتیجه آنکه با توجه به آیات و قرائن و شواهد یاد شده بعید نیست که این سکنه ای که از مواهب و فیوضات الهی است از سنخ همان کشف حجب و عرفان واقعی دل باشد که هم آرامش نسبت بآنچه را که ایمان داشته است پیدا می کند و از سوسه و اوهام و خواطر قلبی آسوده می شود و هم سبب زیاد شدن ایمان او می گردد. و به تعبیر دیگر مرتبه عالیّه از یقین است که با اطمینان دل و سکون همراه است و در بخشی که از نظر روایات معنی سکنه را بررسی خواهیم نمود شاهدی بر این معنی خواهیم یافت.

۴ - در بعضی از آیات بدنبال نزول سکنه مسئله ملازمت با تقوی مطرح شده است می فرماید: **«اذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا»** (۲۶ فتح)

آنگاه که قرار دادند آنها که کافر شدند در دلهای خود غضب شدید و زیادی را که این غضب، غضب ملت جاهلیت بود. پس نازل فرمود خداوند آرامش خود

را بر رسولش و بر مؤمنین و کلمه تقوی را همراه و ملازم با آنها ساخت و آنها سزاوارتر بآن و اهل آن بودند.

غریزه غضب که یک غریزه حیوانی است اگر فوران و شدت پیدا کند حمیة نام دارد و قهراً در چنین حالی اعمال حیوانی و درنده خوئی از انسان سر می زند و حالت تعادل و فکر و تعقل را از دست می دهد و مانند حیوان با چنگ و دندان و هر وسیله ای که امکان دارد به طرف خود حمله ور می شود و این حالت را در جاهلیت مردم دارا بودند و لذا انواع قتلها و غارتها و جنایات از آنها سر می زد چنانکه جاهلیت عصر حاضر هم چنین است.

لذا در برابر فوران و شدت غضب آنها خداوند آرامش و سکنه را بر قلوب پیامبر و مؤمنین نازل می سازد تا هم در برابر آن درندگان و خوک صفتان استقامت داشته باشند و هراس و خوف آنان را مغلوب سازد و هم عکس العمل اعمال حیوانی و بی رویه آنها سبب از دست دادن تعادل و اعمالی بی رویه نگردد بلکه در برابر آنها وقار و تقوی و عدالت از خود نشان دهند.

لذا بدنبال انزال سکنه، ملازمت کلمه تقوی بهمین مناسبت مطرح شده است که آن غضب و اعمال غیر انسانی در برابرش باید این آرامش روحی و ملازمت تقوی باشد تا اگر آنها جنایت می کنند اینها **«فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ»** (آنچه را که بر شما تجاوز و ظلم می شود بهمان اندازه با آنها مقابله بمثل نمایند) را در نظر گیرند و خدای نخواست عکس العمل تجاوز، تجاوز و ظلم نشود و از جاده اعتدال خارج نگردند و همیشه فرمان الهی **«وَلَا تَعْتَدُوا»** که در حال جنگ مسلمانها را از هر عدوان و تجاوزی باز می دارد آویزه گوش و معیار عمل آنان باشد.



## کلمه تقوی چیست؟

اکنون ببینیم منظور از کلمه تقوی چیست؟ بیشتر مفسرین آنرا بکلمه توحید تفسیر نموده‌اند لابد منظور آنست که چون کلمه توحید سبب تقوی و خودنگهداری از ارتکاب گناه است لذا اضافه به تقوی شده است یعنی کلمه‌ای که سبب تقوی است و مراد از کلمه همان حقیقت توحید است که در نفس انسان وجود می‌یابد زیرا اعتقاد و علم خود یک وجود نوری است که نفس با دارا شدن آن کمال می‌یابد و در قرآن اطلاق کلمه بر موجود شده است از قبیل: «إِنَّ اللَّهَ يُشْرِكُ بِكَلِمَتِهِ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ» (۴۵- آل عمران).

و علامه طباطبائی در تفسیر المیزان فرموده‌اند: بعید نیست که مراد از کلمه تقوی روح ایمان باشد که فرمان به تقوی می‌دهد همانگونه که می‌فرماید: «أُولَئِكَ كُتِبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانُ وَأَبَدَهُمْ بَرُوحٌ مِنْهُ» (مجادله آیه ۲۲) آنها در دل‌هایشان ایمان ثبت و نگاهشته شده است و تأیید نموده است خداوند آنها را بروحی از خودش. و در جای دیگر کلمه را بر روح اطلاق نموده است «وَكَلِمَتُهُ الْفَافَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ» (نساء ۱۷۱) مسیح کلمه او است که بمریم القاه گردیده و روحی از او است ولی حق مطلب آنست که تقوی که از ماده وقایه است بمعنی خودنگهداری از گناه است و این حالتی است نفسانی و از ملکات نفس محسوب می‌شود یعنی در پرتو ایمان نفس انسان حالتی می‌یابد که از نافرمانی خدا خودنگهدار می‌شود و از درون مانع و بازدارنده‌ای از گناه می‌یابد.

این حالت نفسانی خود کلمه تقوی است و با توجه بآنچه را که در آیه ۴ سوره

فتح بیان داشتیم که سکیته مرحله‌ای از یقین است که توأم با اطمینان و آرامش قلب باشد، قهراً حالت تقوی و خودنگهداری از گناه را هم ملازم است و با ازدیاد ایمان هم که در آن آیه از آثار سکیته قرار داده شده بود، کاملاً تطبیق می‌شود زیرا زیاد شدن ایمان هم لازمه اش التزام عملی و تقوی است.

و در هر حال چه کلمه توحید منظور باشد و چه روح ایمان و چه خود تقوی و حالت خود نگهداری این آیه و آیه ۴ سوره فتح که ازدیاد ایمان را نتیجه و غایت نزول سکیته قرار داده است یک معنا را بیان می‌دارند و ملازمت با کلمه تقوی که بدنبال انزال سکیته آمده است اگرچه بصورت تفریع و بیان غایت و نتیجه نزول سکیته بیان نشده است ولی ظاهراً مسئله جدا و بیگانه‌ای از نزول سکیته نیست و این همان ازدیاد ایمانی است که از نتایج انزال سکیته است و همانگونه که بیان شد، ایمان مجموعه‌ای است از اعتقاد قلبی و التزام عملی پس با کلمه تقوی که در اینجا بیان شده است یک حقیقت است اگرچه ایمان اعتقاد قلبی را هم شامل است.

و اما مقصود از جمله «وَوَكَّلْنَا أَحْقَابَهَا وَآهْلِهَا» آنست که آمادگی مؤمنین برای تلقی پذیرش این عطیه و موهبت الهی موجب آن شده است که اینان سزاوارتر از دیگران برای افاضه این فیض و اعطاء این عطیه الهی باشند و اینهاست کسانی که اهل تقوی و ملازمت با آن هستند البته ظاهر آیه آنست که ضمیر «بها واهلها» به کلمه تقوی بر می‌گردد گرچه بعضی هم آنرا به سکیته برگردانده‌اند. و در هر حال چون کلمه تقوی هم با نزول سکیته از نظر مصداق و واقعیت خارجی یکی و یا از قبیل علت و معلول هستند لذا از جهت معنا، این دو

نظریه تفاوتی ندارند.

۵- از پاره‌ای از آیات استفاده می‌شود که نزول سکیته بدنبال وجود استعداد و آمادگی قلبی است که قابلیت پذیرش و نزول این موهبت الهی را بمؤمنین می‌دهد و کسانی که لیاقت و قابلیت آنرا ندارند مشمول این فیض نخواهند گردید. از آن جمله است آیه: «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَنْابَهُمْ فَتَحَا قَرِيْبًا» (۱۹- فتح).

همانا خداوند راضی گردید از مؤمنین آنگاه که بیعت نمودند با تو زیر درخت پس آگاه بود خداوند از آنچه را که در دل‌های آنان بود پس نازل نمود آرامش را بر آنها و فتح و پیروزی نزدیکی را نصیب آنان نمود. (همانگونه که گذشت).

این آیه در جریان صلح حدیبیه نازل گردیده است حدیبیه نام مکانی است در نزدیکی مکه و در سال ۶ از هجرت، هنگامی که رسول خدا با اصحاب خود، عازم انجام مراسم حج بودند مشرکین سر راه بر آنان گرفتند و پس از رفتن و آمدهای زیادی که بین طرفین انجام گرفت قرارداد صلح موقت بسته شد قبل از این قرارداد، آخرین پیک و نماینده مسلمانها را مشرکین بگروگان گرفتند و پیامبر از مسلمانها در زیر درختی بیعت مجدد و پیمان پایداری و استقامت برای جنگ با دشمن گرفت لذا می‌فرماید: خدا از مؤمنین خشنود گردید هنگامیکه با تو بیعت نمودند.

و چون با کلمه (فا) که علامت تفریع و نشان دهنده ربط خاصی بین ما قبل و ما بعد آنست، جمله فاعل السکینه را بر جمله فعل ما فی قلوبهم عطف نموده است، استفاده می‌شود که چون خدا آگاه به صدق و حسن نیت مؤمنین در این



بیعت بود و می دانست که از روی خلوص و علاقه با اسلام بیعت می نمایند، لذا سکینه را بر آنها نازل فرمود و فتح نزدیکی هم نصیب آنها ساخت و روشن است که این خلوص و صدق در نیت که سیاق و ظاهر آیه بر آن دلالت دارد از آثار ایمانی است که مؤمنین داشتند و از آثار مجاهدتها و فداکاریهایی است که از خود نشان داده بودند و اگر این زمینه قبلی وجود نداشت، مورد افاضه این موهبت الهی واقع نمی گردیدند.

مرحوم طبرسی در مجمع البیان از بعضی از مفسرین نقل نموده است که گفته اند منظور از «فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ» یقین و صبر و وفائی بوده است که از مؤمنین خداوند می دانسته است و در هر حال چه مراد یقین و صبر و پایداری و وفای به بیعت باشد و چه منظور صدق نیت و خلوص آنها در این بیعتی که می کنند باشد همه اش از ایمان آنها سرچشمه می گیرد و در نتیجه فرقی ندارد.

و از آیه ۲۶ سوره فتح که توضیح داده شد نیز می توانیم از جمله «وَكَاْنُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا» اگر منظور از مرجع ضمیر در آنها و اهلها سکینه باشد این معنی را استفاده نمائیم زیرا سزاوار بودن مؤمنین به انزال سکینه و اهل بودن آنان، جز با دارا بودن یک سلسله شرائط و زمینه های قبلی در آنان که آنهاست اکتسابی و نتیجه کوشش خود آنهاست، امکان ندارد، زیرا در صورتی فردی نسبت بموضوعی از دیگران احق و سزاوارتر می شود که شرائط و زمینه آن موضوع در او باشد و در دیگران نباشد و یا آنکه مرتبه کامله از آن شرائط را دارا باشد.

خلاصه آنکه بدون جهت، فردی مورد عنایات و اعطاء موهبت الهی قرار نمی گیرد، فیض کمالات و وجود بطرف

استعدادها و قابلیت ها سرازیر است و هر موجودی باندازه استعداد و سعه وجودی خود محل پذیرش و امکان قبول آنرا دارد؛ حتی در مورد انبیاء عظام هم قرآن وقتی در مقام بیان اعطاء یک موهبت و نعمتی بآنها قرار می گیرد اشاره به زمینه قبلی آن می نماید. در مورد حضرت یوسف می فرماید: «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» (یوسف ۲۲).

و آنگاه وقتی که جوانی نیرومند گردید باو دادیم حکم و علم را و این چنین پاداش می دهیم نیکوکاران را، یعنی نیکوکاری او موجب این پاداش گردید. و در مورد حضرت موسی هم در سوره قصص آیه ۱۴ همین مضمون با مختصر تفاوتی وجود دارد.

و نظائر آن در قرآن فراوان است که مسئله جزاف و بیهوده و بی جهت بودن فعل خداوند را نفی می کند و دلالت بر لزوم وجود یک سلسله شرائط و ایجاد قابلیت ها برای افاضه فیض الهی و عنایات ربانی دارد.

و از نظر بحثهای فلسفی هم مطلب ضروری است زیرا تا استعداد در ماده نباشد صورت که فعلیت همان استعداد است افاضه نمی گردد هیچ گاه صورت نباتی یک خوشه انگدم یا درخت سیب به یک تکه سنگ یا چوب اعطا نمی شود و هیچگاه باران لطیف و پر فیض و برکت خدا در زمین شوره زار یا مزبله گل و گیاه نمی رویند.

این قابلیت ها و استعدادها است که محل ریزش و نزول فیوضات و کمالات وجودی از ذات واجب الوجود است؛ چیزی که هست هر صورت و کمالی استعداد و قوه مناسب با خود را لازم دارد و این استعداد و قوه است که در سیر و حرکت کمالی خود بفعلیت مبدل

می شود در انسان هم باید با کوشش و عمل استعداد و قابلیت حرکت به مراحل کاملتر و پذیرش فیوضات و عنایات خاص الهی فراهم شود.

البته باید توجه داشت که مسئله اعجاز انبیاء نظیر گردیدن عصای موسی بصورت یک اژدها بحث جدائی دارد که بازهم از قانون کلی و ناموس آفرینش و نظام علل و اسباب خارج نیست اگرچه از حیطة قوانین و علل طبیعی بیرون است.

۶- در بعضی از آیات مورد بحث یکی از آثار و نتایج نزول سکینه بر مؤمنین پیروزی آنان بر دشمن قرار گرفته است مانند:

الف: ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَةً عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ» (توبه ۲۶).

پس از آنکه اشاره به آمدن فشار بر مؤمنین در جنگ حنین را مطرح می نماید بطوریکه زمین بر آنها تنگ گردید و رو بهزیمت و فرار گذاشتند، می فرماید آنگاه خداوند سکینه اش را بر رسولش و بر مؤمنین نازل ساخت و نازل گردانید لشکرها را که دیده نمی شدند و عذاب نمود آنها را که کافر شدند و اینست پاداش کافران.

در این آیه بطور روشن، مسئله سکینه از عوامل پیروزی و عذاب نمودن کفار قرار گرفته است.

ب: «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَةً عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا» (توبه ۴۰).

ج: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزِدُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا» (فتح ۴).

در آیه اول سکینه را با جنود (لشکرها) همراه قرار داده است و در آن شرائط حساس که رسول خدا در غار ثور



قرار گرفته است و دشمن تا درب غار آمده بود، پیامبر را با نزول سکینه و جنود غیر مرئی یاری فرموده است.

و در آیه دوم ظاهراً سکینه را یکی از جنود و لشکرهای خدا قرار می دهد زیرا پس از آنکه مسئله نزول سکینه را در قلوب مؤمنین مطرح فرموده است بدنالش فرموده: و برای خدا است لشکرهای آسمان ها و زمین. مناسبت ذکر این جمله بدنال نزول سکینه فقط آنست که سکینه یکی از مصادیق و افراد جنود خدا است؛ البته باید توجه داشت که منظور از جنود آسمانها و زمین تمام قوا و نیروهای فعاله عالم هستی است اعم از مادی و غیر مادی، محسوس و غیر محسوس که در دو آیه سوره فتح بدان اشاره شده است. (آیات ۴ و ۷).

د: «إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالزَّمِيمِ كَلِمَةً التَّقْوَى» (۲۶ فتح).

در این آیه که شرحش در بحثهای قبلی گذشت موضوع انزال سکینه در برابر شدت و فوران غضب کفار قرار گرفته است و کلمه «فا» که دلالت بر تفریع دارد بیان کننده این مطلب است که سکینه را در برابر غضب آنان قرار دادیم تا در صورت سرخورد و درگیری عامل پیروزی باشد.

ه: «فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا» (۱۸ فتح) بدنبال انزال سکینه وعده فتح نزدیک که ظاهراً منظور فتح خیبر باشد از ارتباط این دو موضوع حکایت می کند.

بنابراین نزول سکینه یکی از عوامل پیروزی و جنود الهی است و شاید نزول ملائکه در جنگ بدر یا احد - که در سوره آل عمران آیه ۱۲۴ و در سوره انفال آیه ۹ و ۱۰ بدان اشاره شده است و شرح آن در بحثهای گذشته بیان گردید. برای آن بوده است که سکینه و آرامش در دل مؤمنین قرار گیرد چنانکه در هر دو مورد

می فرماید: «وَمَا جَعَلَ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى لَكُمْ وَ لِيُظْمِنَنَّ بِه قُلُوبِكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» (۱۰ انفال) و (۱۲۶ آل عمران).

و همچنین بدانکه امر می شود که مؤمنین را ثابت قدم قرار دهید و شاید رسالت و مسئولیت ملائکه در جنگ بدر فقط همین بوده است که مؤمنین را با ثبات و استقامت قرار دهند چنانکه می فرماید: «إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنْتُمْ مَعَكُمْ فَشَبِّهُوا الَّذِينَ آمَنُوا» آنگاه که وحی نمود خدای توبه ملائکه که من با شما هستم پس ثابت نگه دارید آنها را که ایمان آورده اند.

و واضح است ثابت نگه داشتن مؤمنین با القاء همان سکینه و آرامش و نبود خوف و رعب از دشمن و افاضه فیض از طرف خداوند امکان پذیر است و احتمال دارد که در جنگ بدر ملائکه خود دست به کشتن کفار نزده باشند و فقط مؤمنین را پایدار و نیرومند ساخته اند.

### بقیه از تسلیحات شیمیایی

سخت هوایما و یا پارافین و مواد سفت کننده مثل لاستیک و یا پلی استایرن، که جهت افزایش دوام مدت سوخت به آن افزوده می شود مقداری هم فسفر جهت بالا بردن قدرت اشتعال و ایجاد حرارت بالا (۱۰۰۰ - ۸۰۰) به مخلوط اضافه می کنند. در عمل بمباران نواحی مورد نظر را به روغن سنگین آلوده می کنند تا امکان اشتعال هر چیز قابل اشتعالی را که در اطراف موجود است زیاد نمایند. خاموش کردن آتش سوزی ناپالم بسیار مشکل است و جهت مشکل تر کردن آن مواد تولید کننده دود زیاد مانند بنزن نیز به مخلوط اضافه می کنند تا امکان هر تلاشی جهت خاموش کردن آن را از بین ببرند.

علاوه بر ناپالم بمب های خوشه ای نیزیم و فسفر سفید نیز در و پنتام بکار برده شد، این بمب ها جدیداً نیز توسط صهیونیست های جنایتکار و اشغال گران قدس در لبنان بکار برده شدند، این

مواد خودبخود در هوا مشتعل می شوند. هدف از استفاده این مواد در و پنتام به منظور نابود کردن همه چیز در منطقه بوده است کاری که تنها از ابرجنایتکاران تاریخ بر می آید، یک هنر پیشه که نقش یک کلنل امریکائی در و پنتام را در فیلم وحی بالا (از فرانسویس فور کوپولا) بازی می کند بطور احساسات پس از بمباران دهکده کوچک ماهیگیری در و پنتام چنین می گوید: من عاشق بوی ناپالم در صبح زود هستم... آن بوی پیروزی می دهد... دیدند و دیدیم که پس از ریختن صدها هزار تن از مواد آتش زا و کشتن هزاران و پنتامی بر اثر شوک و خفگی (بر اثر کاهش شدید اکسیژن هوا پس از انفجار) و جراحات بعد از سوختگی، نه تنها برای امریکا پیروزی نداشته بلکه فضاحت و رسوائی داشته و سرانجام بر اثر مقاومت مردم آن سامان با نغف و خواری عقب نشست.

در سال ۱۹۷۲ تعداد ۹۹ عضو شورای عمومی سازمان ملل متحد تنها رای بر اظهار تأسف و نه مخالفت از کار برد ناپالم و دیگر بمب های آتش زا

دادند و ۱۵ کشور دیگر از جمله فرانسه، انگلیس و امریکا حتی از این هم خودداری نمودند، مجدداً در سال ۱۹۷۴، تعداد ۹۸ عضو شورای عمومی سازمان ملل رای بر خودداری کردن از تولید، انبار و کاربرد مهمات آتش زا دادند و ۲۷ کشور از جمله فرانسه، انگلیس و امریکا از دادن رای خودداری نمودند. چرا که شرکت در این گونه محکوم کردن ها به مزاق جنایت پیشه گان جهان سازگار نبوده و تنها در محکوم کردن مظلومان و حق جویان جهان این گروه جلودارند.

در پایان بار دیگر تأکید می شود که دل پستن بر اینگونه مجامع و انتظار از جانبان جهت پشتیبانی حق امری غلط و باطل بوده و امت دلاور و بیدار ما با تکبیر بر نیروی لایزال الهی و تمسک بر اصول عالیه اسلام و با هدایت رهبری آگاه که بحق از نعمات خاص قرن ماست به پیش خواهند شتافت تا با تأییدات خداوند متعال طومار ابرجنایتان زمان را درهم پیچیده و به زباله دانی تاریخ سپارند انشاء الله.